

تحلیل روایت در داستان‌های فولکلور ایرانی با استفاده از نظریه روایت‌شناسی مدرن

سیده لیلا غفوری^۱، مهدی احمدی^{۲*}

۱. گروه ادبیات روایی، دانشگاه سراسری تربیت مدرس، تهران، ایران

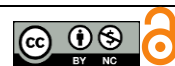
۲. گروه ادبیات روایی، دانشگاه سراسری تربیت مدرس، تهران، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: Ahmadims2@gmail.com

چکیده

این مقاله به تحلیل روایت در داستان‌های فولکلور ایرانی با استفاده از نظریه‌های مدرن روایت‌شناسی پرداخته است. هدف اصلی این پژوهش بررسی ساختارهای روایی، زمان، دیدگاه، شخصیت‌ها و دیگر مفاهیم کلیدی در این داستان‌ها به منظور درک عمیق‌تر از ویژگی‌های ساختاری و معنایی آن‌ها است. برای این منظور، از نظریه‌های برجسته روایت‌شناسی مدرن همچون ژرار ژنت، تزوتان تودوروف، رولان بارت و میخائیل باختین استفاده شده است. یافته‌ها نشان می‌دهند که داستان‌های فولکلور ایرانی دارای ساختارهای پیچیده و غیرخطی زمانی هستند که با استفاده از تکنیک‌هایی مانند فلاش‌بک و پیش‌آگاهی، به شیوه‌ای متفاوت از روایت‌های خطی عمل می‌کنند. همچنین، تغییرات کانون‌روایی در این داستان‌ها نشان‌دهنده چندگانگی دیدگاه‌ها و پیچیدگی‌های اجتماعی و فرهنگی است. شخصیت‌ها نیز در این داستان‌ها معمولاً نقش‌های ثابت و مشخصی دارند که در تضاد با مخالفان و مشکلات مختلف در پیشبرد داستان قرار می‌گیرند. تحلیل محتوا نشان می‌دهد که این داستان‌ها علاوه بر انتقال پیام‌های اخلاقی و اجتماعی، به‌ویژه در زمینه‌هایی مانند وفاداری، شجاعت و عدالت، به‌عنوان ابزاری برای آموزش و انتقال مفاهیم فرهنگی عمل می‌کنند. در نهایت، این مقاله پیشنهاد می‌کند که پژوهش‌های آینده به مقایسه روایت‌های فولکلور ایرانی با سایر فرهنگ‌ها بپردازند و تأکید بیشتری بر تحلیل شخصیت‌های منفی در این داستان‌ها داشته باشند.

کلیدواژه‌ها: روایت‌شناسی مدرن، داستان‌های فولکلور ایرانی، ساختار روایت، زمان، دیدگاه، شخصیت‌ها، پیام‌های فرهنگی و اجتماعی.



شیوه استناددهی: غفوری، سیده لیلا، احمدی، مهدی. (۱۴۰۳). تحلیل روایت در داستان‌های فولکلور ایرانی با استفاده از نظریه روایت‌شناسی مدرن. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۲(۲)، ۸۱-۹۳.

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۵ فروردین ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۲۸ اردیبهشت ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۶ خرداد ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۱۱ تیر ۱۴۰۳

The Treasury of Persian Language and Literature

Narrative Analysis in Iranian Folklore Stories Using Modern Narratology Theories

Seyede Leila Ghafouri¹, Mahdi Ahmadi^{2*}

1. Department of Narrative Literature, University of Tarbiat Modares, Tehran, Iran

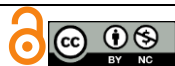
2. Department of Narrative Literature, University of Tarbiat Modares, Tehran, Iran

*Corresponding Author's Email: Ahmadims2@gmail.com

Abstract

This article explores the narrative analysis of Iranian folklore stories using modern narratology theories. The primary objective of this study is to examine the narrative structures, time, viewpoint, characters, and other key concepts in these stories to gain a deeper understanding of their structural and semantic characteristics. For this purpose, prominent narratological theories by Gérard Genette, Tzvetan Todorov, Roland Barthes, and Mikhail Bakhtin are employed. The findings show that Iranian folklore stories have complex and non-linear temporal structures that operate differently from linear narratives through techniques like flashbacks and foreshadowing. Additionally, changes in the focalization in these stories highlight the multiplicity of viewpoints and the social and cultural complexities. Characters in these stories typically have fixed and defined roles, often in contrast to antagonists and various obstacles that drive the story forward. Content analysis reveals that these stories, beyond conveying moral and social messages, particularly in areas like loyalty, courage, and justice, serve as tools for education and the transmission of cultural values. Finally, the article suggests that future research should compare Iranian folklore narratives with those of other cultures and place more emphasis on the analysis of negative characters within these stories.

Keywords: *Modern narratology, Iranian folklore stories, narrative structure, time, viewpoint, characters, cultural and social messages.*



How to cite: Ghafouri, S. L. & Ahmadi, M. (2024). Narrative Analysis in Iranian Folklore Stories Using Modern Narratology Theories. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 2(2), 81-93.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 13 April 2024

Revise Date: 18 May 2024

Accept Date: 5 June 2024

Publish Date: 1 July 2024

مقدمه

ادبیات فولکلور به عنوان یکی از اساسی‌ترین عناصر فرهنگ عامه، بازتاب‌دهنده تفکر، باورها و ارزش‌های اجتماعی یک جامعه است. در میان گنجینه‌های غنی فرهنگ ایرانی، داستان‌های فولکلور جایگاه ویژه‌ای دارند. این داستان‌ها نه تنها حامل پیام‌های اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی هستند، بلکه ساختارهای خاص روایتی خود را دارند که می‌توانند بازتاب‌دهنده تاریخ، روانشناسی اجتماعی و پویایی‌های فرهنگی جامعه باشند (پروین، ۱۳۹۸). روایت‌شناسی به عنوان شاخه‌ای از مطالعات ادبی و زبانی، امکان بررسی ساختار و مفاهیم عمیق‌تر این روایت‌ها را فراهم می‌کند. با بهره‌گیری از نظریه‌های مدرن روایت‌شناسی می‌توان به تحلیل‌های جامع‌تر و نوآورانه‌ای از داستان‌های فولکلور دست یافت که فراتر از خوانش‌های سنتی هستند. این پژوهش بر آن است تا با تحلیل روایت در داستان‌های فولکلور ایرانی، لایه‌های عمیق‌تر معنا و ساختارهای پیچیده این روایت‌ها را آشکار کند.

اهمیت مطالعه داستان‌های فولکلور در چارچوب روایت‌شناسی به دلیل توانایی آن‌ها در ارائه تصویری زنده از فرهنگ عامه است. این داستان‌ها، با وجود تنوع در فرم و محتوا، اغلب به شیوه‌ای تکرارپذیر و منسجم ساختار می‌یابند که قابل تحلیل با ابزارهای روایت‌شناسی است. به عنوان مثال، نظریه‌های ژرار ژنت (Genette, 1980) درباره ساختار زمان و کانون‌روایی، یا نظریات تزوتان تودوروف (Todorov, 1977) درباره منطق داستان، ابزارهای قدرتمندی برای تحلیل این متون ارائه می‌دهند. این ابزارها نه تنها به درک بهتر عناصر ساختاری روایت کمک می‌کنند، بلکه امکان کشف مفاهیم فرهنگی و اجتماعی پنهان در این داستان‌ها را نیز فراهم می‌سازند.

با وجود پژوهش‌های متعدد در زمینه فولکلور ایرانی، تحلیل روایت‌شناسانه این داستان‌ها هنوز به طور جامع و سیستماتیک انجام نشده است. بسیاری از مطالعات پیشین به بررسی جنبه‌های

محتوایی، زبانی یا تاریخی داستان‌های فولکلور پرداخته‌اند (صفوی، ۱۳۸۵؛ آذرنوش، ۱۳۹۰)، اما تحلیل‌های ساختاری و روایت‌شناسانه کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. شکاف پژوهشی در این زمینه، فرصتی فراهم می‌کند تا با بهره‌گیری از ابزارهای مدرن روایت‌شناسی، ابعاد تازه‌ای از این داستان‌ها آشکار شود. برای مثال، پرسش‌هایی درباره چگونگی استفاده از زمان در روایت، نقش روایتگر در شکل‌دهی به داستان، یا ساختار روابط میان شخصیت‌ها می‌تواند زمینه‌های جدیدی برای پژوهش باشد.

هدف این مطالعه، ارائه یک تحلیل جامع و سیستماتیک از داستان‌های فولکلور ایرانی با استفاده از مفاهیم و نظریه‌های مدرن روایت‌شناسی است. این پژوهش قصد دارد نه تنها ساختار و فرم این روایت‌ها را بررسی کند، بلکه نقش آن‌ها در بازتاب مفاهیم اجتماعی و فرهنگی جامعه ایرانی را نیز تحلیل نماید. از آنجا که فولکلور به عنوان یکی از ابزارهای انتقال فرهنگ از نسلی به نسل دیگر عمل می‌کند، درک روایت‌های آن می‌تواند به شناخت بهتر از پویایی‌های فرهنگی و اجتماعی کمک کند. علاوه بر این، این مطالعه تلاش دارد تا نشان دهد چگونه نظریه‌های مدرن روایت‌شناسی می‌توانند به تحلیل فولکلور در سطح جهانی کمک کنند و ابزارهای جدیدی برای درک روایت‌های دیگر فرهنگ‌ها ارائه دهند.

ادبیات فولکلور ایرانی با تنوع غنی خود بستری ایده‌آل برای مطالعه از منظر روایت‌شناسی فراهم می‌کند. داستان‌هایی مانند «سنگول» و «منگول»، «مالانصرالدین» و «رستم و اسفندیار» نه تنها از جنبه محتوایی برجسته هستند، بلکه ساختارهای پیچیده‌ای دارند که امکان تحلیل‌های عمیق را فراهم می‌سازند. این داستان‌ها اغلب از ترکیبی از عناصر تاریخی، اسطوره‌ای و اجتماعی بهره می‌برند و ساختاری چندلایه دارند که آن‌ها را به موضوعی جذاب برای تحلیل روایت‌شناسانه تبدیل می‌کند (بهار، ۱۳۹۲). در این راستا، این پژوهش به دنبال آن است تا این لایه‌های چندگانه را بررسی

کند و نشان دهد چگونه این ساختارها با اهداف و پیام‌های فرهنگی این داستان‌ها هماهنگ هستند.

در پایان، این مطالعه امیدوار است با ارائه تحلیل‌های جدید و دقیق‌تر، دریچه‌ای تازه به روی مطالعه داستان‌های فولکلور ایرانی باز کند و بتواند الگویی برای تحلیل روایت در سایر فرهنگ‌ها نیز ارائه دهد. این پژوهش بر اهمیت مطالعه میان‌رشته‌ای تأکید دارد و سعی می‌کند پیوند میان روایت‌شناسی، ادبیات و فرهنگ را به شکلی نوآورانه به نمایش بگذارد.

روش‌شناسی

این پژوهش به صورت کیفی و تحلیلی طراحی شده است و از رویکردی میان‌رشته‌ای برای تحلیل روایت در داستان‌های فولکلور ایرانی بهره گرفته است. انتخاب این روش به دلیل ماهیت پیچیده و چندلایه‌ای روایت‌های فولکلور و نیاز به درک عمیق‌تر از ساختارهای معنایی، زبانی و فرهنگی آن‌ها صورت گرفته است. در گام نخست، مجموعه‌ای از داستان‌های فولکلور ایرانی که نمایانگر طیف گسترده‌ای از موضوعات، ساختارها و مضامین هستند، به عنوان نمونه انتخاب شدند. این داستان‌ها از منابع معتبر ادبیات شفاهی و مکتوب مانند کتاب‌های داستان‌های عامیانه و مقالات علمی مرتبط گردآوری شدند. معیارهای انتخاب این نمونه‌ها شامل تنوع جغرافیایی، شهرت داستان‌ها در فرهنگ عامه، و قابلیت تحلیل بر اساس مفاهیم نظریه‌های مدرن روایت‌شناسی بود.

در مرحله بعد، برای تحلیل داده‌ها از چارچوب نظری روایت‌شناسی مدرن استفاده شد. این چارچوب مبتنی بر نظریات مطرح‌شده توسط ژرار ژنت، تزوتان تودوروف، رولان بارت و دیگر متفکران معاصر است که بر مفاهیمی مانند زمان‌مندی، کانون‌روایی، صدا، و ساختار روایی تأکید دارند. تحلیل بر اساس این مفاهیم با هدف شناسایی الگوهای مشترک و تمایزات در ساختار روایت‌های فولکلور انجام شد. در این راستا، ابتدا هر داستان از نظر ساختار زمانی شامل ترتیب، مدت و بسامد مورد

بررسی قرار گرفت. سپس، کانون‌روایی هر داستان و نحوه حضور و مشارکت روایتگر در پیشبرد داستان تحلیل شد. بررسی صداهای مختلف در روایت‌ها نیز برای شناسایی نقش شخصیت‌ها و تعامل آن‌ها در پیشبرد داستان صورت گرفت.

تحلیل داده‌ها در سه مرحله اصلی انجام شد. در مرحله اول، متن داستان‌ها از منابع اصلی استخراج و به صورت کامل بازخوانی شد تا جزئیات و الگوهای زبانی و محتوایی آن‌ها مشخص شود. در مرحله دوم، هر داستان به اجزای روایی تقسیم شد و ساختارهای کلیدی آن مورد بررسی قرار گرفت. این مرحله شامل شناسایی شخصیت‌ها، کنش‌ها، و روابط بین آن‌ها بود. در مرحله سوم، نتایج تحلیل‌ها بر اساس مبانی نظری تفسیر شد و تلاش شد ارتباط این نتایج با زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی ایران در نظر گرفته شود.

برای افزایش دقت و اعتبار نتایج، روش‌های سه‌گانه‌سازی نیز در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفت. این روش‌ها شامل استفاده از منابع چندگانه برای جمع‌آوری داده‌ها، بهره‌گیری از نظریات مختلف روایت‌شناسی برای تحلیل داده‌ها، و مقایسه نتایج تحلیل‌های انجام‌شده با مطالعات پیشین بود. همچنین، در طول فرایند تحلیل، تلاش شد سوگیری‌های احتمالی محقق کاهش یابد و تفسیرها بر پایه شواهد محکم از متن‌ها انجام شود.

پیشینه پژوهش

مطالعات مرتبط با روایت‌شناسی مدرن در چند دهه اخیر رشد چشمگیری داشته و به یکی از اصلی‌ترین شاخه‌های مطالعات ادبی و فرهنگی تبدیل شده است. روایت‌شناسی به‌عنوان شاخه‌ای از مطالعات بینارشته‌ای، مفاهیم و ابزارهایی را برای تحلیل ساختار، محتوا، و معانی نهفته در روایت‌ها ارائه می‌دهد. نظریات ژرار ژنت (Genette, 1980) در زمینه ساختار زمان و کانون‌روایی از برجسته‌ترین تلاش‌ها در این حوزه است. او با تعریف مفاهیمی چون ترتیب، مدت، و بسامد به تحلیل ساختار زمانی روایت پرداخت و ابزارهایی را برای بررسی نحوه شکل‌گیری روایت‌ها

تحلیل روایت‌شناسانه این داستان‌ها پرداخته‌اند و بیشتر به توصیف و طبقه‌بندی آن‌ها اکتفا کرده‌اند.

تحقیقات مرتبط با روایت‌شناسی مدرن در ایران نیز در سال‌های اخیر افزایش یافته است، اما بیشتر این پژوهش‌ها به بررسی متون ادبی کلاسیک، مانند شاهنامه فردوسی یا مثنوی مولوی، معطوف بوده‌اند (آذرنوش، ۱۳۹۰). درحالی‌که این متون از نظر ساختار روایی بسیار غنی هستند، اما توجه کمتر به داستان‌های فولکلور به‌عنوان بخشی از میراث فرهنگی، نشان‌دهنده شکافی مهم در این حوزه است. داستان‌های فولکلور به دلیل ویژگی‌های خاص خود، از جمله زبانی ساده‌تر و نزدیکی به زندگی روزمره مردم، می‌توانند بینش‌های منحصربه‌فردی درباره فرهنگ و جامعه ایرانی ارائه دهند. به همین دلیل، تحلیل روایت‌شناسانه این داستان‌ها می‌تواند به درک عمیق‌تری از ادبیات عامه و کارکردهای اجتماعی آن منجر شود.

نوآوری اصلی این مقاله در بهره‌گیری از نظریه‌های مدرن روایت‌شناسی برای تحلیل داستان‌های فولکلور ایرانی است. برخلاف بسیاری از پژوهش‌های پیشین که عمدتاً به جنبه‌های محتوایی این داستان‌ها پرداخته‌اند، این مقاله بر ساختار و فرم روایت‌ها تمرکز دارد. به‌عنوان مثال، درحالی‌که صفوی (۱۳۸۵) به بررسی موضوعات و پیام‌های اخلاقی داستان‌ها پرداخته است، این مقاله با استفاده از مفاهیمی مانند زمان‌مندی و کانون‌روایی، ساختارهای عمیق‌تر و پیچیده‌تر این روایت‌ها را بررسی می‌کند. علاوه بر این، مقاله حاضر تلاش دارد تا با تحلیل تعامل بین روایتگر و مخاطب در داستان‌های فولکلور، به درک بهتری از نقش این روایت‌ها در انتقال مفاهیم فرهنگی و اجتماعی دست یابد.

در سطح جهانی نیز، تحلیل روایت‌های فولکلور در چارچوب روایت‌شناسی مدرن، فرصت‌هایی برای مقایسه تطبیقی فراهم می‌کند. همان‌طور که داند (Dundes, 1980) در تحلیل فولکلورهای مختلف نشان داده است، این روایت‌ها به دلیل ساختارهای مشابه، می‌توانند به‌عنوان ابزاری برای درک مشترکات

ارائه داد. همچنین، تزوتان تودوروف (Todorov, 1977) با معرفی مفهوم «دستور زبان روایت»، به تحلیل ساختاری و منطقی داستان‌ها پرداخت. این نظریات بنیان روایت‌شناسی مدرن را تشکیل داده و الهام‌بخش بسیاری از پژوهش‌های بعدی شده‌اند. در کنار این مطالعات، رولان بارت (Barthes, 1977) با نظریات خود درباره «مرگ مؤلف» و نقش مخاطب در تولید معنا، نگاه تازه‌ای به تحلیل روایت‌ها افزود. بارت بر این باور بود که روایت‌ها به‌جای انتقال مستقیم پیام، شبکه‌ای از معانی هستند که مخاطب نقش فعالی در کشف و تفسیر آن‌ها ایفا می‌کند. این دیدگاه، در تحلیل روایت‌های فولکلور که اغلب با خوانش‌های متعدد همراه هستند، بسیار کاربردی است. به همین ترتیب، مطالعات میخائیل باختین (Bakhtin, 1981) در زمینه چندصدایی و دیالوگ‌محوری روایت‌ها نیز ابزارهایی برای درک پیچیدگی‌های روایت‌های فولکلور فراهم کرده است. این نظریات مدرن، امکان تحلیل ساختاری، معنایی، و اجتماعی روایت‌ها را فراهم می‌کنند و به محققان اجازه می‌دهند روایت‌های فولکلور را به‌عنوان بازتابی از پویایی‌های فرهنگی و اجتماعی مطالعه کنند.

در حوزه داستان‌های فولکلور ایرانی، پژوهش‌های متعددی انجام شده که اغلب بر جنبه‌های محتوایی، زبانی، یا تاریخی این داستان‌ها متمرکز بوده‌اند. برای مثال، کتاب «فولکلور و فرهنگ عامه در ایران» نوشته پروین (۱۳۹۸) به تحلیل نمادها و عناصر فرهنگی در داستان‌های فولکلور ایرانی پرداخته و تأثیر باورهای مذهبی و اجتماعی را در این داستان‌ها بررسی کرده است. همچنین، صفوی (۱۳۸۵) در کتاب «تحلیل داستان‌های عامیانه ایرانی» به بررسی ساختارهای داستانی و عناصر تکرارشونده در روایت‌های عامیانه پرداخته است. این مطالعه نشان می‌دهد که چگونه داستان‌های فولکلور از الگوهای روایی ثابت برای انتقال پیام‌های اخلاقی و فرهنگی استفاده می‌کنند. بااین‌حال، مطالعات موجود کمتر به

فرهنگی و اجتماعی در جوامع مختلف مورد استفاده قرار گیرند. این مقاله با تمرکز بر داستان‌های فولکلور ایرانی، تلاش می‌کند تا این روایت‌ها را در قالب یک چارچوب جهانی بررسی کرده و نقش آن‌ها را در بازتاب و شکل‌دهی به هویت فرهنگی تحلیل کند. در نتیجه، پیشینه تحقیق نشان می‌دهد که اگرچه مطالعات متعددی درباره فولکلور ایرانی انجام شده است، اما بهره‌گیری از ابزارهای روایت‌شناسی مدرن برای تحلیل ساختاری و معنایی این داستان‌ها همچنان نیازمند پژوهش‌های بیشتری است. این مقاله با پر کردن این شکاف، نه تنها به غنی‌تر کردن مطالعات فولکلور کمک می‌کند، بلکه ابعاد جدیدی از روایت‌شناسی مدرن را نیز ارائه می‌دهد و الگویی برای تحلیل روایت‌های فولکلور در سایر فرهنگ‌ها پیشنهاد می‌کند.

مبانی نظری

روایت‌شناسی مدرن به‌عنوان یکی از شاخه‌های اصلی مطالعات ادبی و فرهنگی، چارچوبی فراهم می‌کند که از طریق آن می‌توان ساختارها و الگوهای حاکم بر روایت‌ها را تحلیل و تفسیر کرد. این شاخه علمی، با تمرکز بر عناصر بنیادین روایت و تعامل آن‌ها در ساختار کلی، ابزارهای مفهومی متنوعی برای درک پیچیدگی‌های داستانی ارائه می‌دهد. از جمله متفکران برجسته‌ای که نقش کلیدی در توسعه نظریه‌های روایت‌شناسی داشته‌اند، می‌توان به ژرار ژنت، تزوتان تودوروف و رولان بارت اشاره کرد. این نظریه‌ها، با پرداختن به مفاهیمی مانند ساختار روایت، زمان‌مندی، دیدگاه و نقش شخصیت‌ها، تحلیل‌های عمیق‌تری از روایت‌ها را امکان‌پذیر کرده‌اند.

ژرار ژنت (Genette, 1980) از پیشگامان نظریه‌پردازی در زمینه روایت‌شناسی است که با تمرکز بر ساختار روایت، ابزارهایی برای تحلیل زمان، صدا و کانون‌روایی معرفی کرد. او در کتاب برجسته خود *Narrative Discourse* به تحلیل سه جنبه اصلی زمان‌مندی در روایت پرداخت: ترتیب، مدت و بسامد. ترتیب به

چگونگی سازماندهی رخداد‌های داستان نسبت به توالی زمانی واقعی اشاره دارد و شامل تغییراتی مانند گذشته‌نگری و پیش‌آگاهی است. مدت به میزان زمانی که یک رخداد در روایت به خود اختصاص می‌دهد، و بسامد به تعداد دفعات ذکر یک رخداد در متن مربوط می‌شود. این مفاهیم، امکان بررسی ساختار زمانی روایت‌ها را فراهم می‌کنند و به‌ویژه در تحلیل داستان‌های فولکلور که اغلب دارای عناصر زمانی پیچیده هستند، بسیار کاربردی هستند.

تزوتان تودوروف (Todorov, 1977) نیز در گسترش نظریه‌های روایت‌شناسی نقشی اساسی ایفا کرد. او با تمرکز بر منطق داستان، مفاهیمی چون تعادل اولیه، اختلال و بازگشت به تعادل را معرفی کرد که به عنوان الگوی کلاسیک روایت شناخته می‌شود. این الگو به تحلیل ساختار کلی روایت کمک می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه داستان‌ها از طریق ایجاد و حل تعارضات پیش می‌روند. نظریه تودوروف به‌ویژه برای مطالعه داستان‌های فولکلور که اغلب مبتنی بر الگوهای روایی ساده اما عمیق هستند، مناسب است. این رویکرد نشان می‌دهد که چگونه روایت‌ها، ساختارهایی جهانی دارند که در عین حال بازتاب‌دهنده فرهنگ‌ها و باورهای خاص جوامع نیز هستند.

رولان بارت (Barthes, 1977) با ارائه نظریه‌های خود درباره «مرگ مؤلف» و چندگانگی معانی، چشم‌انداز تازه‌ای به روایت‌شناسی افزود. او معتقد بود که معنا در متن روایت نه تنها از نویسنده، بلکه از تعامل پیچیده میان متن و خواننده ناشی می‌شود. بارت همچنین بر نقش «رمزگان» در تحلیل روایت تأکید کرد و پنج نوع رمزگان مختلف برای درک معانی نهفته در متن معرفی کرد، از جمله رمزگان کنشی و رمزگان معنایی. این دیدگاه‌ها در تحلیل روایت‌های فولکلور بسیار مؤثر هستند، زیرا این روایت‌ها معمولاً به گونه‌ای طراحی شده‌اند که امکان تفسیرهای چندگانه را

فراهم می‌کنند و به خواننده یا شنونده اجازه می‌دهند معنا را در زمینه فرهنگی خود بازآفرینی کنند.

یکی دیگر از نظریه‌پردازان مهم در این حوزه، میخائیل باختین (Bakhtin, 1981) است که مفهوم «چندصدایی» را معرفی کرد. او معتقد بود که روایت‌ها می‌توانند صداهای متعدد و حتی متضاد را در خود جای دهند و از طریق این چندگانگی، بازتاب‌دهنده پویایی‌های اجتماعی و فرهنگی باشند. این مفهوم در تحلیل داستان‌های فولکلور که اغلب ترکیبی از صداها و دیدگاه‌های مختلف هستند، کاربرد زیادی دارد. روایت‌های فولکلور به دلیل وابستگی به سنت شفاهی و بازگویی در زمینه‌های مختلف اجتماعی، معمولاً دارای ساختاری چندصدایی هستند که تحلیل آن‌ها نیازمند استفاده از مفاهیم باختین است.

مفاهیم کلیدی دیگری نیز در نظریه‌های روایت‌شناسی مدرن وجود دارند که به تحلیل روایت‌ها کمک می‌کنند. یکی از این مفاهیم، ساختار روایت است که به چگونگی سازماندهی اجزای مختلف داستان، از جمله شخصیت‌ها، رخدادها و زمینه‌ها، اشاره دارد. ساختار روایت، به ویژه در داستان‌های فولکلور، اغلب از الگوهای تکراری مانند سفر قهرمان، پیروزی بر دشمن یا بازگشت به خانه پیروی می‌کند. تحلیل این ساختارها می‌تواند به درک بهتر از کارکردهای فرهنگی و اجتماعی این روایت‌ها کمک کند (Dundes, 1980).

زمان نیز یکی دیگر از مفاهیم کلیدی در روایت‌شناسی است. زمان در روایت به دو شکل اصلی زمان داستان (Chronology) و زمان روایت (Discourse Time) وجود دارد. زمان داستان به توالی واقعی رخدادها در جهان داستان اشاره دارد، درحالی‌که زمان روایت به نحوه ارائه این رخدادها در متن مربوط می‌شود. بررسی نحوه تعامل این دو نوع زمان در داستان‌های فولکلور می‌تواند نشان دهد که چگونه این روایت‌ها برای جلب توجه مخاطب و ایجاد تأثیرات عاطفی از زمان بهره می‌برند.

دیدگاه یا کانون‌روایی نیز از دیگر عناصر مهم در تحلیل روایت است. کانون‌روایی به این سوال می‌پردازد که چه کسی داستان را می‌گوید و از چه دیدگاهی روایت شکل می‌گیرد. در داستان‌های فولکلور، دیدگاه معمولاً از زبان یک راوی سوم شخص ارائه می‌شود، اما تحلیل دقیق‌تر می‌تواند نشان دهد که چگونه این دیدگاه به ساختار کلی داستان و انتقال پیام‌های فرهنگی آن کمک می‌کند.

شخصیت‌ها و نقش آن‌ها در روایت نیز از مفاهیم کلیدی در روایت‌شناسی هستند. پروپ (Propp, 1968) در تحلیل خود از قصه‌های عامیانه روسی نشان داد که شخصیت‌ها در این داستان‌ها نقش‌های مشخصی مانند قهرمان، یاری‌رسان، یا مخالف را ایفا می‌کنند. این نقش‌ها معمولاً در داستان‌های فولکلور ایرانی نیز وجود دارند و تحلیل آن‌ها می‌تواند به درک بهتر از ساختار و پیام این روایت‌ها کمک کند.

این مفاهیم و نظریه‌ها، چارچوب جامعی برای تحلیل روایت‌های فولکلور ارائه می‌دهند و به محققان امکان می‌دهند این روایت‌ها را به‌عنوان پدیده‌هایی پیچیده و چندلایه بررسی کنند. این مقاله با بهره‌گیری از این ابزارهای نظری، تلاش دارد تا ساختار و معنای عمیق‌تری از داستان‌های فولکلور ایرانی آشکار کند و نقش آن‌ها را در بازتاب و شکل‌دهی به هویت فرهنگی تحلیل کند.

بحث

در این بخش، داستان‌های فولکلور ایرانی که به‌عنوان نمونه‌های مطالعه انتخاب شده‌اند، با استفاده از مفاهیم و ابزارهای روایت‌شناسی مدرن تحلیل می‌شوند. هدف از این تحلیل بررسی ساختار، زمان، دیدگاه، شخصیت‌ها و دیگر جنبه‌های اساسی روایت‌های فولکلور است که به وسیله نظریه‌های مطرح روایت‌شناسی، از جمله مفاهیم ژنت، تودوروف، بارت و دیگران، تجزیه و تحلیل شده‌اند. این تحلیل‌ها به درک بهتر از چگونگی ساختار روایی این داستان‌ها و پیام‌های فرهنگی و اجتماعی که از

دیدگاه‌های مختلف روایت‌ها منتقل می‌شود. در این داستان‌ها، شخصیت‌های مختلف نه تنها در موقعیت‌های مختلف قرار می‌گیرند، بلکه از زاویه‌های متفاوت نیز مورد بررسی قرار می‌گیرند که این امر به خواننده یا شنونده اجازه می‌دهد تا روایات را به شیوه‌ای چندگانه و با تفسیرهای مختلف تجربه کند.

شخصیت‌ها و نقش آن‌ها در ساختار روایی نیز بخش مهمی از تحلیل‌های این پژوهش هستند. در تحلیل داستان‌های فولکلور ایرانی، می‌توان به ویژگی‌های ثابت شخصیت‌ها و نقش‌های آن‌ها اشاره کرد. به عنوان مثال، در داستان‌هایی همچون «سنگول و منگول» و «ملانصرالدین»، قهرمانان معمولاً از ویژگی‌های خاصی برخوردارند که در تمام روایت‌ها تکرار می‌شود. قهرمان‌ها اغلب در جستجوی هدفی هستند و در این مسیر با مشکلات و موانع مختلفی روبه‌رو می‌شوند. این شخصیت‌ها معمولاً از سوی یک یاری‌رسان کمک می‌گیرند و در نهایت با غلبه بر موانع به هدف خود دست می‌یابند. این ساختار، که همانند یک فرمول تکراری است، به شدت در داستان‌های فولکلور ایرانی مشاهده می‌شود. همچنین، نقش مخالفان در این داستان‌ها نیز بسیار برجسته است. در داستان‌های فولکلور ایرانی، مخالفان معمولاً از ویژگی‌های منفی برخوردار هستند و در تضاد با قهرمانان قرار می‌گیرند. این تضاد، که خود به یک ساختار دراماتیک منجر می‌شود، باعث تقویت پیام‌های اخلاقی و اجتماعی داستان‌ها می‌شود.

مفهوم دیگری که در تحلیل این داستان‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد، تحلیل مفهوم دیدگاه است. در بسیاری از داستان‌های فولکلور ایرانی، دیدگاه غالباً از طریق راوی‌هایی که خود شخصیت‌های داستان هستند، منتقل می‌شود. این دیدگاه‌ها معمولاً به گونه‌ای است که داستان را از زاویه دید خاصی بازتاب می‌دهند. به عنوان مثال، در داستان‌های «قصه‌های هزار و یک شب»، در بسیاری از موارد داستان‌ها از دیدگاه شخصیت‌هایی چون شهرزاد نقل می‌شود که خود درون‌مایه‌ای پیچیده و اخلاقی دارند. در این داستان‌ها،

طریق آن‌ها منتقل می‌شود، کمک می‌کند. در ادامه به بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های ساختاری و محتوایی در داستان‌های منتخب و اهمیت فرهنگی و اجتماعی این روایت‌ها پرداخته خواهد شد.

یکی از اولین مفاهیمی که در تحلیل روایت‌های فولکلور ایرانی مورد توجه قرار می‌گیرد، ساختار زمان است. ژرار ژنت (Genette, 1980) با معرفی مفاهیمی چون ترتیب، مدت و بسامد، امکان تحلیل دقیق‌تر از نحوه زمان‌بندی در روایت‌ها را فراهم کرده است. در داستان‌های فولکلور ایرانی، زمان به شکلی خاص و اغلب غیرخطی ارائه می‌شود. به عنوان مثال، در داستان‌هایی مانند «سنگول و منگول» یا «ملانصرالدین»، اغلب زمان به صورت فلاش‌بک‌ها یا پیش‌آگاهی‌های فزاینده پیش می‌رود که این ویژگی خود گویای نوعی ساختار پیچیده در زمان‌بندی است. در این داستان‌ها، زمان اغلب به منظور ایجاد تنش یا تأکید بر پیام‌های خاص استفاده می‌شود. در برخی مواقع، زمان به صورت دایره‌ای پیش می‌رود که این ویژگی خاص داستان‌های فولکلور ایرانی است و تفاوت قابل توجهی با زمان‌خطی در روایت‌های کلاسیک دارد. این امر موجب می‌شود تا قهرمانان داستان‌ها در موقعیت‌های مشابه قرار بگیرند، اما نتیجه‌گیری‌ها به دلیل تغییر در زمان یا دیدگاه، متفاوت باشد.

یکی دیگر از مفاهیم کلیدی در روایت‌شناسی مدرن که در تحلیل این داستان‌ها به کار می‌رود، کانون‌روایی است. در بسیاری از داستان‌های فولکلور ایرانی، کانون‌روایی به شکل یک راوی سوم شخص یا حتی اول شخص مشاهده می‌شود. در داستان‌های «رستم و اسفندیار» و «قصه‌های هزار و یک شب»، کانون‌روایی به طور مرتب تغییر می‌کند و از دیدگاه‌های مختلف به روایت پرداخته می‌شود. این تغییر دیدگاه‌ها نه تنها به پیچیدگی ساختار داستان‌ها می‌افزاید، بلکه نشان‌دهنده‌ای از پیچیدگی‌های فرهنگی و اجتماعی نیز هست که در هر مرحله از داستان، تأثیرات متفاوتی از طریق

مطالعه، ابتدا به بررسی ساختارهای روایی و مفاهیم اساسی چون زمان، کانون روایی، شخصیت‌ها، دیدگاه‌ها و کارکردهای اجتماعی و فرهنگی این داستان‌ها پرداخته شد. در فرآیند تحلیل، مفاهیم برجسته‌ای از نظریه‌های ژرار ژنت، تزوتان تودوروف، رولان بارت و دیگران به‌عنوان چارچوب‌های نظری مورد استفاده قرار گرفت. یافته‌های این پژوهش نشان‌دهنده این است که داستان‌های فولکلور ایرانی، علاوه بر استفاده از ساختارهای روایی پیچیده، حامل پیام‌های اجتماعی و فرهنگی مهمی هستند که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند. این پیام‌ها به‌طور غیرمستقیم و از طریق روایت‌های سرگرم‌کننده، آموزه‌هایی درباره ارزش‌ها، هنجارها و نگرش‌های فرهنگی را به مخاطب انتقال می‌دهند.

در تحلیل داستان‌های منتخب، مشخص شد که ساختار زمانی این داستان‌ها معمولاً پیچیده و غیرخطی است. در بسیاری از این داستان‌ها، زمان به‌طور مداوم تغییر می‌کند و از تکنیک‌های فلاش‌بک و پیش‌آگاهی بهره گرفته می‌شود. این ویژگی به‌ویژه در داستان‌هایی مانند «شنگول و منگول» و «ملانصرالدین» مشهود است. این نوع زمان‌مندی باعث می‌شود که داستان از یک روایت ساده به یک ساختار پیچیده‌تر تبدیل شود که در آن خواننده یا شنونده به‌طور فعال درگیر تحلیل معنای پنهان و پیچیده‌ی روایت می‌شود. علاوه بر این، تحلیل کانون روایی در این داستان‌ها نشان داد که در بسیاری از موارد، دیدگاه روایت تغییر می‌کند و از دیدگاه‌های مختلف روایت به وقوع داستان پرداخته می‌شود. این امر به‌ویژه در داستان‌هایی مانند «رستم و اسفندیار» و «قصه‌های هزار و یک شب» مشهود است که در آن‌ها روایت از زوایای مختلف شخصیت‌ها به داستان پرداخته می‌شود.

در بخش دیگری از تحلیل، توجه به شخصیت‌ها و نقش آن‌ها در پیشبرد داستان‌ها نشان داد که این شخصیت‌ها معمولاً در چارچوب‌هایی ثابت با ویژگی‌هایی از پیش تعریف‌شده قرار دارند. قهرمانان در داستان‌های فولکلور ایرانی معمولاً به‌دنبال دستیابی به

خواننده نه‌تنها از زاویه دید شخصیت‌ها بلکه از منظر اجتماعی و فرهنگی جامعه نیز با روایات مواجه می‌شود. به این ترتیب، داستان‌ها نه‌تنها به‌عنوان یک روایت سرگرم‌کننده، بلکه به‌عنوان ابزاری برای انتقال پیام‌های فرهنگی و اجتماعی نیز عمل می‌کنند. تحلیل محتوا و پیام‌های اخلاقی و اجتماعی داستان‌های فولکلور ایرانی نیز بخش مهمی از این پژوهش است. این داستان‌ها غالباً در پی آموزش اصول اخلاقی و اجتماعی به مخاطب هستند. در این راستا، پیام‌هایی چون ارزش‌های اجتماعی، احترام به بزرگ‌ترها، وفاداری، شجاعت و تلاش برای رسیدن به هدف از جمله مفاهیم محوری در این روایت‌ها هستند. این پیام‌ها معمولاً به صورت غیرمستقیم و از طریق موقعیت‌های داستانی منتقل می‌شوند. به عنوان مثال، در داستان «ملانصرالدین»، شخصیت ملانصرالدین به‌عنوان یک حکیم، در موقعیت‌های مختلف با شوخ‌طبعی و درایت، به دیگر شخصیت‌ها پیام‌های اخلاقی می‌دهد که نه‌تنها برای آن زمان، بلکه برای نسل‌های بعدی نیز قابل تأمل است. از این رو، این داستان‌ها به‌عنوان ابزاری برای آموزش اصول اخلاقی در جامعه عمل کرده و همچنان در فرهنگ ایرانی باقی مانده‌اند.

در نتیجه، تحلیل روایت‌های فولکلور ایرانی با استفاده از ابزارهای روایت‌شناسی مدرن، نه‌تنها به درک بهتر از ساختار روایی این داستان‌ها کمک می‌کند، بلکه نشان‌دهنده پیچیدگی‌های فرهنگی و اجتماعی نهفته در این روایت‌ها نیز هست. این تحلیل‌ها نشان می‌دهند که داستان‌های فولکلور ایرانی علاوه بر سرگرمی و تفریح، حامل پیام‌های فرهنگی و اجتماعی عمیقی هستند که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند. در نهایت، این پژوهش تلاش دارد تا با استفاده از این تحلیل‌ها، به غنای بیشتر مطالعات فولکلور ایرانی و به‌ویژه تحلیل‌های روایت‌شناسانه در این زمینه کمک کند.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف تحلیل روایت در داستان‌های فولکلور ایرانی با استفاده از نظریه‌های مدرن روایت‌شناسی انجام شد. در این

است که نشان دهد چگونه داستان‌های فولکلور ایرانی با استفاده از تکنیک‌های روایت‌شناسانه، نه تنها به جذب مخاطب پرداخته‌اند، بلکه توانسته‌اند از طریق این ساختارها و ابزارهای روایی، مفاهیم فرهنگی و اجتماعی را به‌طور مؤثری به نسل‌های مختلف منتقل کنند.

این پژوهش همچنین نشان‌دهنده ضرورت انجام تحقیقات بیشتر در این حوزه است. یکی از پیشنهاد‌های پژوهشی برای آینده، بررسی و تحلیل مقایسه‌ای روایت‌های فولکلور ایرانی با سایر فرهنگ‌ها و جوامع است. این مقایسه می‌تواند به درک عمیق‌تری از شباهت‌ها و تفاوت‌های ساختاری و معنایی روایت‌های فولکلور در سرتاسر جهان کمک کند و به‌ویژه درک بهتری از الگوهای جهانی روایت فراهم آورد. علاوه بر این، تحقیقات بیشتری بر روی نقش شخصیت‌های منفی در داستان‌های فولکلور ایرانی می‌تواند به‌عنوان یک موضوع مهم دیگر مورد توجه قرار گیرد. این شخصیت‌ها معمولاً نقش‌هایی پیچیده دارند که اغلب در تضاد با ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه قرار دارند و بررسی آن‌ها می‌تواند ابعاد جدیدی از تحلیل اجتماعی و فرهنگی این داستان‌ها را نمایان کند.

در نهایت، این تحقیق می‌تواند به عنوان الگویی برای دیگر پژوهشگران در تحلیل داستان‌های فولکلور از دیدگاه‌های مختلف روایت‌شناسی مورد استفاده قرار گیرد. این گونه تحلیل‌ها می‌توانند به فهم بهتر از نقش داستان‌های فولکلور در انتقال پیام‌های فرهنگی و اجتماعی کمک کنند و به پژوهش‌های آتی در زمینه‌های مشابه راه‌گشا باشند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

هدفی مشخص هستند و در این مسیر با موانعی روبه‌رو می‌شوند که باید آن‌ها را پشت سر بگذارند. این موانع اغلب توسط شخصیت‌های منفی یا مخالفان ایجاد می‌شود. تضاد میان شخصیت‌ها در این داستان‌ها نقش مهمی در شکل‌دهی به ساختار روایی و انتقال پیام‌های اخلاقی و فرهنگی دارد. از سوی دیگر، مفاهیم مرتبط با دیدگاه‌ها و کانون‌روایی در این داستان‌ها نیز به‌طور قابل‌توجهی نشان‌دهنده این هستند که چگونه روایت‌ها از دیدگاه‌های مختلف برای ایجاد تنش یا تقویت مفاهیم فرهنگی استفاده می‌کنند.

از جنبه فرهنگی و اجتماعی، داستان‌های فولکلور ایرانی حاوی پیام‌های مهمی هستند که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم به مسائل اجتماعی و اخلاقی اشاره دارند. بسیاری از این داستان‌ها تلاش دارند تا مفاهیم و هنجارهای اجتماعی خاصی مانند شجاعت، صداقت، وفاداری، احترام به بزرگ‌ترها و عدالت را به مخاطب منتقل کنند. این پیام‌ها معمولاً در قالب داستان‌هایی که در آن‌ها شخصیت‌ها با چالش‌ها و مشکلات مختلف روبه‌رو می‌شوند، گنجانده شده است. به‌عنوان مثال، در داستان‌های ملانصرالدین، شخصیت اصلی نه‌تنها برای رسیدن به هدف‌هایش از هوش و زیرکی استفاده می‌کند، بلکه از شوخی و طنز به‌عنوان ابزاری برای انتقال پیام‌های اجتماعی بهره می‌برد. این ویژگی، ضمن این‌که داستان‌ها را جذاب می‌کند، همچنین عمق فرهنگی و اجتماعی آن‌ها را نیز بیشتر می‌کند.

نتایج این پژوهش در ارتباط با اهداف مقاله نشان می‌دهد که استفاده از نظریه‌های مدرن روایت‌شناسی می‌تواند به درک بهتری از ساختار و معنای داستان‌های فولکلور ایرانی کمک کند. این تحلیل‌ها نشان داد که این داستان‌ها نه‌تنها از نظر ساختاری پیچیده و چندلایه هستند، بلکه حامل پیام‌های فرهنگی و اجتماعی متعددی نیز هستند که در طول زمان تغییرات اجتماعی و فرهنگی جامعه ایرانی را منعطف و تطبیق می‌دهند. به‌ویژه، این تحقیق توانسته

EXTENDED ABSTRACT

This study presents an in-depth analysis of Iranian folklore stories through the lens of modern narratology, exploring their structural, temporal, and semantic characteristics. Folklore has long been a vital component of Iranian culture, representing the myths, legends, and traditions that have been passed down through generations. The purpose of this research is to demonstrate how modern narratological theories can provide new insights into the underlying structures of these traditional narratives. By applying theories from scholars such as Gérard Genette (1980), Tzvetan Todorov (1977), Roland Barthes (1977), and Mikhail Bakhtin (1981), the study aims to highlight the complexity of Iranian folklore narratives, offering a fresh perspective on their narrative mechanisms and cultural significance.

The research framework is built upon several key aspects of narratology, including temporal structure, focalization, character roles, and narrative viewpoint. Genette's concept of temporal manipulation—through techniques like anachrony, duration, and frequency—is instrumental in analyzing the ways time functions within Iranian folklore stories (Genette, 1980). Iranian folklore frequently departs from linear time, employing non-linear narratives where time can loop back or fast-forward through flashbacks or foreshadowing techniques. These disruptions in the chronological flow enable the stories to not only entertain but also enrich the deeper meanings they convey. The role of time in

Iranian folklore reveals the layered construction of these tales, where moments of heightened tension or moral lessons are amplified through temporal shifts, thus shaping the reader's engagement with the text.

In addition to time, the concept of focalization—introduced by Genette (1980)—is a central analytical tool in this study. Focalization concerns the narrative viewpoint or the perspective from which the story is told. Iranian folklore stories, such as those found in the *Shahnameh* or *One Thousand and One Nights*, often employ multiple focalizations, shifting between various characters' perspectives. This constant movement between different viewpoints provides a more nuanced understanding of the characters and events, as it reflects the multiplicity of interpretations and experiences inherent in each narrative. The multiple focalizations in these stories not only emphasize the complexity of their characters but also mirror the sociocultural multiplicity within Iranian society. By shifting the narrative lens, these stories explore the internal conflicts and external struggles of their protagonists from various angles, giving voice to both the oppressor and the oppressed, the hero and the villain, thereby presenting a more dynamic and inclusive social commentary.

Another key feature of narratology applied in this study is the examination of character roles and their functions within the narrative. Propp (1968), in his analysis of Russian folktales, identified specific roles that characters tend to

embody, such as the hero, the villain, the helper, and the donor. These roles are also prevalent in Iranian folklore, though they are adapted to suit the cultural and social context of the narratives. For example, in stories like *Rostam and Sohrab* or *Mullā Naṣr al-Dīn*, the hero often faces significant trials and tribulations that are central to the plot. The recurring presence of the villain, who opposes the hero's journey, serves as a catalyst for the development of the narrative. Similarly, helpers and donors play crucial roles in assisting the protagonist to achieve their goal. However, the complexity of Iranian folklore characters extends beyond these simple archetypes; the characters are not static but evolve throughout the story, often embodying a range of virtues and vices that reflect the moral ambiguity of real-life individuals.

A pivotal aspect of modern narratology is the exploration of narrative voice and the interplay between the narrator and the audience. Roland Barthes (1977) introduced the concept of "the death of the author," which emphasizes the separation between the author's intentions and the text itself. In the case of Iranian folklore, this separation allows for multiple interpretations of the same story. The narrator's voice, whether it is first-person or third-person, is central to how the audience engages with the text. In many Iranian folk stories, the narrator is an omniscient third-person figure who offers insights into the minds and motivations of the characters. However, in stories such as *One Thousand*

and One Nights and *Mullā Naṣr al-Dīn*, the narrator often appears as a humorous, unreliable, or even self-conscious character, whose commentary invites the audience to critically engage with the narrative. The use of the narrator in this way creates a dynamic relationship between the story and its audience, encouraging readers to actively participate in the construction of meaning.

Moreover, the study underscores the cultural and social significance embedded within these narratives. Iranian folklore is not just a source of entertainment but also a vital cultural artifact that reflects the norms, values, and social structures of the time. The stories often serve as a medium for moral instruction, transmitting cultural norms related to loyalty, bravery, justice, and respect for authority. For instance, the story of *Rostam and Sohrab* carries a profound moral lesson about fate, responsibility, and the consequences of miscommunication. Likewise, *Mullā Naṣr al-Dīn* stories employ wit and humor to challenge social conventions and reflect the societal dynamics of Iranian communities. These stories are embedded in the fabric of Iranian identity, reinforcing shared values and collective memory across generations. Therefore, they function not only as entertainment but also as tools for cultural education, offering a glimpse into the societal concerns and philosophical ideas prevalent at the time.

Finally, the study suggests that further research should extend this approach by

comparing Iranian folklore with other global traditions using the same narratological lens. This comparative analysis could illuminate universal themes across cultures, such as the nature of heroism, the structure of time, or the role of fate in human affairs. Additionally, exploring the role of negative characters in these stories—whether villains or tricksters—could deepen our understanding of how Iranian folklore constructs moral narratives and critiques societal norms. These negative figures often challenge the hero's progress, embodying traits that reflect societal fears and anxieties. Analyzing these antagonistic characters in greater detail would allow for a more nuanced understanding of the moral and social functions of Iranian folklore.

In conclusion, this study highlights the value of applying modern narratological theories to Iranian folklore. Through the lens of narratology, it is possible to uncover the complex structures, temporal mechanisms, and societal functions of these stories, which continue to resonate in contemporary Iranian culture. By employing Genette's analysis of time, focalization, Barthes' theory of the narrative voice, and Bakhtin's concept of multiplicity, the study offers a new perspective on how these stories function as both cultural artifacts and as vehicles for social commentary. Iranian folklore, with its intricate narrative techniques and cultural depth, provides fertile ground for further narratological exploration, offering new insights into both literary and cultural studies.

References

- Barthes, R. (1977). *Image-Music-Text*. New York: Hill and Wang.
- Bakhtin, M. M. (1981). *The Dialogic Imagination: Four Essays*. Austin: University of Texas Press.
- Dundes, A. (1980). *Interpreting Folklore*. Bloomington: Indiana University Press.
- Genette, G. (1980). *Narrative Discourse: An Essay in Method*. Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Propp, V. (1968). *Morphology of the Folktale*. Austin: University of Texas Press.
- Todorov, T. (1977). *The Poetics of Prose*. Oxford: Blackwell.
- Proy, M. (2019). *Folklore and Popular Culture in Iran*. Tehran: Farhang Moaser.
- Safavi, K. (2006). *Analyzing Iranian Folk Tales*. Tehran: Ney Publishing.